

پژوهش‌های انسان‌شناسی ایران
دوره ۱۲، شماره پیاپی ۲۳
بهار و تابستان ۱۴۰۱، صص ۳۲۷-۳۵۲

مطالعه مردم‌شناختی مقاومت مرزنشینان آذربایجان در سوم شهریور ۱۳۲۰ (به روایت آخرین بازماندگان)

عمار احمدی^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۲۸/۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۹/۰۹

چکیده

در طول تاریخ ایران، روسیه چهار مرتبه تجاوزگرانه وارد خاک آذربایجان ایران شده است که موضوع این پژوهش مرتبه چهارم آن است. موضوع این تحقیق اختصاصاً روز سوم شهریور ۱۳۲۰ است. در این پژوهش، روحیه سلحشوری مردم مرزنشین آذربایجان که در آن زمان تحت تأثیر شور و هیجان‌ات وطن‌پرستی و ارزش‌های ملی و اسلامی قرار گرفته بود، مطالعه می‌شود. این تحقیق میدانی با روش مشاهده مشارکتی و از طریق مصاحبه با آخرین بازماندگان از تاریخ اجتماعی مردم مرزنشین آن زمان آذربایجان انجام گرفته و در آن، از چارچوب نظری ژرژ بلاندیه با مفهوم قدرت مقدس سیاسی، استفاده شده است. شناسایی این افراد خاص از بین مردم مرزنشین آذربایجان از بیل‌سوار مغان استان اردبیل تا مرز شهر جلفای استان آذربایجان شرقی صورت گرفت و جمع‌آوری مصاحبه‌ها از سال ۱۳۸۷ تا ۱۳۹۸ انجام شد. نتیجه این تحقیق مردم‌شناختی، علاوه بر معرفی مختصر برخی از شهرها و روستاهای مرزنشین آذربایجان و نقش اجتماعی مردم آن‌ها در روزهای مقاومت و همچنین معرفی و شناساندن ۱۰۲ انسان جان‌باخته و ایثارگر در راه وطن و ارزش‌های ملی و اسلامی ایران، مطالعه و بازشناخت روحیه وطن‌پرستی و سلحشوری مرزنشینان آذربایجان در دفاع از تمامیت ارضی ایران است.

واژه‌های کلیدی: آذربایجان، ایران، شهریور ۱۳۲۰، مرزنشینان.

۱. دانشجوی دکتری، ammar.ahmadi2020@gmail.com

مقدمه و طرح مسئله

روسیه چهار بار به خاک این سرزمین تجاوز کرد. اولین بار در سال ۱۱۸۲ شمسی مصادف با ۱۲۱۷ قمری و ۱۸۰۳ میلادی و دومین بار در سال ۱۲۰۴ شمسی مصادف با ۱۲۴۰ قمری و ۱۸۲۵ میلادی بود. این دو بار در تاریخ به جنگ‌های عباس‌میرزا با روسیه مشهور است. بار سوم در جنگ جهانی اول اتفاق افتاد و روسیه باز در تاریخ ۱۲۹۰ شمسی مصادف با ۱۳۲۹ قمری و ۱۹۱۱ میلادی وارد خاک این سرزمین شد. در نهایت بار چهارم که تا امروز بار آخر به حساب می‌آید، در سال ۱۳۲۰ شمسی مصادف با ۱۳۶۰ قمری و ۱۹۴۱ میلادی بود که روسیه به خاک ایران تجاوز کرد و حریم خاک و مردم این سرزمین را نادیده گرفت (رضایی، ۱۳۸۷: ۶۰۱-۶۶۰). سحرگاه ۲۵ اوت ۱۹۴۱ م برابر با سوم شهریور ۱۳۲۰، درست یازده روز بعد از انتشار منشور آتلانتیک که طی آن چرچیل و روزولت، آزادی و استقلال و حق تعیین سرنوشت را برای همه ملل جهان به رسمیت شناخته بودند، از شمال و جنوب به کشور بی‌طرف ایران تجاوز شد و نیروهای شوروی و انگلستان با توسل به همان شیوه‌هایی که به دشمنان خود نسبت می‌دادند، به ایران حمله کردند. عملیات نظامی به این شکل آغاز شد که نیروهای شوروی، مرکب از دو تیپ پیاده‌نظام و موتوری به فرماندهی ژنرال نوویکوف در سه ستون وارد خاک ایران شدند. ستون اول از رود آراز (ارس) گذشت. پس از تصرف ماکو و خوی تا ساحل دریاچه ارومیه پیشروی کرد. سپس متوجه ارومیه و تبریز شد و آن دو شهر را تسخیر کرد. ستون دوم از آستارا و کرانه دریای خزر به سوی اردبیل و بندر انزلی سرازیر شد. پس از تصرف رشت و چند شهر مهم گیلان و مازندران تا حدود قزوین پیش رفت و در آنجا با ستونی که آذربایجان را تسخیر کرده بود، تلاقی کرد. ستون سوم از طریق بندر ترکمن وارد خاک ایران شد و گرگان و خراسان شمالی را تصرف کرد و تا سمنان که مرکز تلاقی راه‌آهن شمال و شرق است، پیشروی کرد. در همان روز، هواپیماهای شوروی تبریز و رشت و ارومیه و قزوین را بمباران کردند و روز بعد نیز حومه تهران را هدف گرفتند و روی پایتخت، اوراق تبلیغاتی علیه رضاشاه و آلمانی‌ها فروریختند (هوشنگ مهدوی، ۱۳۶۹: ۴۰۱-۴۱۵). مسئله این تحقیق، یک مسئله صرف تاریخی نیست، بلکه رویدادهای مهم تاریخ اجتماعی مردم مرزنشین آذربایجان در مواجهه با نیروی تجاوزگر بیگانه شوروی است. همچنین مطالعه و بررسی روحیه سلحشوری و مقاومت اینترگرانه این مردم با توجه به شرافت ملی و دینی آن‌ها و مشخص شدن نقش پررنگ قومیت‌های ایرانی به‌ویژه اقوام ترک‌زبان منطقه مرزی آذربایجان در حفظ تمامیت ارضی ایران، یکی دیگر از مسئله‌های مهم این پژوهش میدانی است.

پیشینه و ادبیات تحقیق

در خصوص پیشینه این پژوهش، مقالات علمی و پژوهشی، کتاب‌ها و کتابچه‌ها و حتی فیلم و کلیپ مستندی موجود است که به‌نوبه خود بسیار قابل توجه و مهم هستند و برخی از آن‌ها در ادامه معرفی می‌شوند.

بیوته (۱۳۹۳) در *یک روز از تاریخ ایران*، به‌صورت خلاصه به حادثه سوم شهریور ۱۳۲۰ در جغرافیای شهر بیله‌سوار پرداخت. روش جمع‌آوری اطلاعات در این کتاب، میدانی و از طریق مصاحبه است. اطلاعاتی که در این کتاب مختصر داده شده هرچند کوتاه است، از نظر مردم‌نگاری ارزشمند است و به ثبت و ضبط مصاحبه‌های شاهدان عینی پرداخته است.

هدف شیرزادی (۱۳۹۵) در *تا آخرین فشنگ*، نگارش رمانی تاریخی بود، اما از آنجا که این رمان براساس مصاحبه‌های میدانی صورت گرفت، از این جهت می‌تواند در تحقیق پیش‌رو مطالعه شود. روش مطالعه کتابخانه‌ای و میدانی است و نتیجه آن ثبت و ضبط رویدادهای تاریخی سوم شهریور ۱۳۲۰ در مرز جلفا است.

شاه‌محمدی (۱۳۹۶) در *گوشه‌هایی از تاریخ معاصر زنجان در جنگ جهانی دوم*، با تکیه بر مصاحبه با شاهدان حادثه جنگ جهانی دوم، این رویدادها را مستندنگاری کرد که بی‌ارتباط با موضوع این پژوهش نیست. داده‌ها به روش مصاحبه میدانی جمع‌آوری شدند و نتیجه، ثبت خاطرات تلخ و شیرین مردم از حادثه سوم شهریور ۱۳۲۰ در شهر زنجان است.

مجموعه مقالات اوضاع ایران در جنگ جهانی دوم مربوط به همایش ملی پژوهش‌های نوین در حوزه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی ایران (۱۳۹۵) که در آن، در خصوص جنگ جهانی دوم در مناطق مختلف آذربایجان، مقالاتی ارائه شد و به‌صورت مجموعه مقالات همایش به چاپ رسید. برخی از این مقاله‌ها با موضوع این تحقیق ارتباط نزدیک دارد. استفاده از روش‌های تحقیق کیفی دانشگاهی از ویژگی‌های این اثر در خصوص حادثه تاریخی سوم شهریور ۱۳۲۰ است.

احمدی (۱۳۸۶) در *ساوالان/یگیدلری عیاران سبلان*، مونوگرافی و زندگی‌نامه قهرمانان و جوانمردانی را نوشت که در مقاطع مختلف تاریخی به کمک مردم و سرزمینشان شتافتند (از جمله قهرمانان دوره جنگ جهانی دوم عشایر شاهسون آذربایجان). روش جمع‌آوری اطلاعات، مشاهده مشارکتی است. نتیجه آن، پرداخت به زندگی و خاطرات انسان‌هایی است که شاهد حوادث و رویدادهای اجتماعی و سیاسی آن دوران بودند.

احمدی (۱۳۸۹) در *زمستان سرخ*، خاطرات مردم مرزنشین آذربایجان را درباره حادثه سوم شهریور ۱۳۲۰ جمع‌آوری کرد؛ با این تفاوت که این خاطرات و مشاهدات به‌صورت ادبی نگاشته شده است. در تحقیق پیش‌رو، بیشتر از متن کتاب، از داده‌ها و اطلاعات آن استفاده شده است.

روش مطالعه کیفی ترکیبی کتابخانه‌ای و میدانی بود که نتیجه آن، ثبت رویدادهای آن روز از نگاه شاهدان است.

احمدی (۱۳۹۶) در *سرنواز*، رویداد جنگ جهانی اول و دوم و پیامدهای اجتماعی و سیاسی آن را در میان مردم آذربایجان خصوصاً قهرمانان عشایر، شاهسون، را نگاشت که بخش‌هایی از آن مرتبط با موضوع این پژوهش است. روش جمع‌آوری اطلاعات، مشاهده مشارکتی است و حاصل آن، تشریح پیامدهای اجتماعی و سیاسی حمله روسیه به ایران است. مستند «شهریور ۱۳۲۰» (تولید ۱۳۹۳) و مستند «مرز مه‌آلود» (تولید ۱۳۹۲) به روایت تصویر، به مقاومت پاسگاه مرزی جلفا و صدآفرین پرداختند. پژوهش هردو مستند برعهده پژوهشگر این مقاله و هدف آن، روشن کردن نقاط مبهم حادثه ۱۳۲۰ آذربایجان است. روش جمع‌آوری اطلاعات پژوهش مشاهده مشارکتی است و حاصل آن به صورت فیلم مستند قابل مشاهده است.

چارچوب نظری تحقیق

در مسئله مقاومت مردم مرزنشین آذربایجان که نوعی قدرت مقدس سیاسی به حساب می‌آید، از نظریه ژرژ بلاندیه در انسان‌شناسی سیاسی می‌توان بهره گرفت که پیوندی میان دو حوزه سیاست و تقدس به وجود می‌آورد. این نکته که تجلی قدرت همواره در نزد انسان‌ها به نوعی تجلی الهی تعبیر می‌شد، گویای پیوندی است که می‌توان در باستانی‌ترین و ابتدایی‌ترین اشکال قدرت تا مدرن‌ترین آن‌ها با آن روبه‌رو شد. بلاندیه به این پرسش پاسخ می‌دهد که قدرت با چه مکانیسم‌هایی تقدس پیدا می‌کند و از آن مهم‌تر اینکه با چه مکانیسم‌هایی از قدرت تقدس‌زدایی می‌شود. از همین دیدگاه، پیوند میان حوزه قدرت و حوزه خویشاوندی، و همچنین رابطه قدرت و قشربندی‌های متفاوت اجتماعی (طبقه، قومیت، نقش‌های اجتماعی و...) و حتی بیولوژیک (جنسیت، سن، قدرت فیزیکی و...) نیز مورد توجه بلاندیه بوده است (فکوهی، ۱۳۹۲: ۲۹۰). در این پژوهش طبق این نظریه انسان‌شناختی، یعنی قدرت مقدس سیاسی، به تحلیل و تفسیر قدرت وطن‌پرستی و تهییج روحیه سلحشوری مردم مرزنشین و ارتباط آن با تقدس این حرکت سیاسی پرداخته می‌شود. این قدرت مقاومتی که بدون پشتوانه نظامی و حتی سیاسی در اراده جمعی از مرزنشینان ایجاد شد، به قول بلاندیه برخاسته از نوعی قدرت مقدس سیاسی است که می‌تواند در مقابل قدرتی بزرگ‌تر از قدرت طرف مقابلش قد علم کند و حرفی برای گفتن داشته باشد.

همچنین در این پژوهش از نظریه مالیونوفسکی به‌ویژه روش مشاهده مشارکتی او بهره برده‌ایم. مشاهده مشارکتی مالیونوفسکی معیاری تازه برای پژوهش مردم‌نگاری ارائه می‌دهد؛ بنا

بر این معیار، هیچ واقعه‌ای آن‌چنان پیش‌پاافتاده نیست که ثبت و ضبط نشود. مردم‌نگار باید تا جایی که ممکن است، در جریان زندگی روزانه مردم شرکت کند و بدون توجه جدی به بخش‌های معین صحنه، از پرسش‌های خاص که ممکن است جریان رخدادها را برگرداند، پرهیز کند. همچنین پژوهشگر نباید خود را به روش‌های نامنجم محدود کند (هیلنداریکسن، ۱۳۸۶: ۱۰۶).

با تبدیل شدن واقعیت به فراواقعیت، زمینه تاریخی-اجتماعی آن واقعیت از میان می‌رود و می‌توانیم آن را به هر نحو که خواسته باشیم دستکاری کنیم یا حتی تغییر دهیم و تحریف کنیم و به شکل مورد نیاز از آن استفاده کنیم. بودریار این مفهوم را در کتاب جنگ خلیج هرگز رخ نداد مطرح کرد که موضوع آن جنگ عراق و آمریکا و متحدان آن بود و سروصدای زیادی به پا کرد. در این کتاب، بودریار نشان می‌دهد چگونه مفهوم واقعی جنگ، که یک مصیبت بزرگ و تراژیک انسانی است، از خلال رسانه‌ها به یک فراواقعیت تبدیل شد و مجموعه‌ای از تصاویر مستقیم و گزینش‌شده، رفتارهای الکترونیک و بمباران اهدافی شد که هرگز جز بر صفحه رایانه‌ها دیده نمی‌شوند و ویرانی‌شان در قالب نمایش یا شو تلویزیونی دیده می‌شود که افراد مانند یک سریال تلویزیونی، در انتظار دیدنش لحظه‌شماری می‌کنند (فکوهی، ۱۳۹۲: ۳۲۲).

در این پژوهش نیز مانند کتاب جنگ خلیج هرگز رخ نداد، روایات آخرین بازماندگان و شاهدان حادثه سوم شهریور ۱۳۲۰ نقل می‌شود که واقعیت تلخ آن به فراواقعیتی روایت‌گونه تبدیل شده است؛ به طوری که مصاحبه‌شوندگان آن را بیش از آنکه یک مصیبت تعبیر کنند، آن را حماسه و سلحشوری هم‌وطنانشان می‌دانند.

جامعه آماری

جامعه آماری تحقیق، تمامی شهرها و روستاهای آذربایجان شامل چهار استان است که عبارت‌اند از: آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی، اردبیل و زنجان. بعد از ورود به تحقیق میدانی، نمونه‌های آماری مطالعه مشخص شدند. این نمونه‌ها از روی مقاومت فیزیکی در مقابل تجاوز روسیه در مرز آذربایجان و خاطراتی که مقاومت مردم آذربایجان را در مقابل ارتش سرخ نشان می‌دهد، انتخاب شدند. حضور افراد سالخورده که آن دوران را به چشم دیده‌اند و خاطراتی مستقیم از مقاومت مردم و ژاندارم‌ها دارند، یکی از ملاک‌های نمونه‌گیری بود. مناطق مرزی آذربایجان که به‌عنوان نمونه‌های آماری تحقیق انتخاب شده‌اند عبارت‌اند از: گوی‌تپه بيله‌سوار مغان، پیرایواتلو پارس‌آباد مغان، اسدکندی اصلاندوز مغان، پيله‌چای و خواجه بولاغ نمین، باللیجا، آلی (آلنی) و آغ بولاغ، قارا دؤیوشدو (قره‌درویش) و خرام‌لی (خرم‌آباد) مشکین‌شهر، احمدآباد، نیشران (انوشیروان)، شجاع، قارا بولاغ (قره‌بلاغ) جلفا و هاچاچی (آچاچی) میانه.



تصویر ۱. نقشه مناطق مرزی آذربایجان که روسیه در سوم شهریور ۱۳۲۰ از آن‌ها وارد خاک ایران شدند (از شهر و روستاهای مرزی آستارا و بیله‌سوار مغان تا جلغا و روستاهای استان آذربایجان شرقی)

منبع: www.google.com

پرسش‌های تحقیق

سؤالات تحقیق بسیار متنوع بود؛ زیرا با توجه به زمان طولانی سپری‌شده، مصاحبه‌شوندگان باید با طرح سؤالات حاشیه‌ای، برای تجدید خاطرات آماده می‌شدند. مهم‌ترین پرسش‌های تحقیق عبارت‌اند از:

۱. تحولات اجتماعی و سیاسی سوم شهریور ۱۳۲۰ چه بود؟
۲. قبل از ورود روسیه در سوم شهریور ۱۳۲۰، اتفاقات خاصی دال بر تجاوز روسیه به مرز ایران مشاهده شد؟
۳. مقاومتی قبل یا بعد از ورود ارتش سرخ شوروی در مرزهای آذربایجان مشاهده شد؟
۴. این مقاومت‌ها بیشتر با چه انگیزه‌ای از سوی مرزبانان نظامی یا مردم مرزنشین آذربایجان صورت گرفت؟
۵. چه انگیزه‌ها و روحیه‌هایی مقاومت مردمی را در مقابل ارتش شوروی تشدید کرد؟

روش‌شناسی و مشکلات تحقیق

این مطالعه به صورت میدانی صورت گرفت و تمام مطالب آن به صورت تاریخ شفاهی، از دل خاطرات آخرین بازماندگان حادثه تاریخی شهریور ۱۳۲۰ جمع‌آوری شد. اولین دوره زمانی آن بین سال‌های ۱۳۸۸ تا ۱۳۹۰ و دوره دوم که دوره تکمیلی جمع‌آوری این خاطرات بوده،

زمستان سال ۱۳۹۵ است. در این مطالعه، از روش‌های مردم‌نگاری علمی از جمله روش مشاهده و مشارکت استفاده شد و شیوه جمع‌آوری خاطرات و حوادث تاریخی به صورت حضوری و دست‌اول بود. به عبارتی پژوهشگر با مراجعه به روستا یا شهر، به محل تجمع مردم یعنی مساجد و قهوه‌خانه‌ها رفت و به شناسایی افراد سالخورده‌ای پرداخت که ذهن قوی‌تری در مقایسه با همسالانشان داشتند. در تمام مصاحبه‌ها، گفت‌وگو غیررسمی بود و علت آن این بود که آن روزگاران برای مردم آذربایجان دوره سختی بود و با گذشت سالیان بسیار، خفقان سیاسی و اجتماعی آن دوران، همچنان در ذهن و فکر بازماندگان باقی مانده است؛ به طوری که بیشتر مصاحبه‌شوندگان از پژوهشگر خواستند این خاطرات در فضاهای دولتی یا سیاسی مطرح نشود. به همین علت، از مصاحبه رسمی و آکادمیک پرهیز شد تا ارتباط با مصاحبه‌شوندگان صمیمی‌تر شود.

یافته‌های پژوهش

بامبار دومانلیق

«بامبار دومانلیق» به معنی بمباران مه‌آلود است. این نام را مردم آذربایجان و راویان و شاهدان عینی روزگاران ۱۳۲۰ استفاده می‌کنند. به عبارتی هر وقت از این افراد پرسیده می‌شد که از سوم شهریور سال ۱۳۲۰ چه در ذهن دارید، اغلب جواب را این‌گونه می‌دادند: «بامبار دومانلیق گونلری»^۱. این عبارت ترکیبی است که از روزهای بمباران و روزگار مه‌آلود و سخت مردم آذربایجان گرفته شده است. به روایت خودشان، روزهای بسیار تاریک و شکننده‌ای بود که تجاوزگران نه تنها سرزمینشان، بلکه غرورشان را لگدمال می‌کردند. یک احتمال هم وجود دارد که بامبار دومانلیق از واژه بمباردمان^۲ فرانسه گرفته شده باشد؛ چرا که در آن زمان، مردم آذربایجان به زبان فرانسه بیشتر از زبان انگلیسی اهمیت می‌دادند. با مراجعه به گاه‌نگاری تاریخ می‌توان دریافت که چرا مردم وقتی از روسیه می‌شنوند، می‌گویند «روس کئچدی»^۳.

مقاومت در پاسگاه مرزی بیله‌سوار مغان

چند روز قبل از سوم شهریور ۱۳۲۰ گزارش‌های متفاوتی به سرگرد ماکویی در خصوص تحرکات ارتش سرخ شوروی در مرزهای بیله‌سوار داده شد. سرگرد بعد از تحقیق درباره صحت این گزارش‌ها به این نتیجه رسید که حرکت‌های کاملاً مشکوک و مخفیانه در مرز

۱. روزهای بامباردومانلیق

2. bombardement

۳. سپاه روس وارد شد.

توسط ارتش روس اتفاق می‌افتد. او گزارش‌های خود را مفصل‌تر کرد و آن را به مرزبانی مرکز در اردبیل و در نهایت تبریز رساند. با پیگیری زیاد متوجه شد که اتفاقاتی در حال رخ دادن است، اما دولت ایران کاملاً بی‌طرف است و قرار است در این غائله هیچ‌گونه عکس‌العملی نشان ندهد. سرگرد بی‌هیچ نتیجه‌ای به بیله‌سوار آمد و آماده رفتن شد. او این کار را بدون سروصدا و مخفیانه انجام داد؛ به طوری که بعد از رفتن سرگرد ماکویی در بیله‌سوار، پیچ‌های مردم در خصوص اتفاقات جدید مرز به گوش می‌رسید. کسانی که در پاسگاه مرزبانی و شهربانی بیله‌سوار باقی مانده بودند، با مدیریت ابوالفضل مجرد فراقی که معاون شهربانی بود، جلسه‌ای تشکیل دادند و بعد از گفت‌وگو و کشمکش‌های زیاد، به این نتیجه رسیدند که ماندن و مقاومت را بر فرار و رفتن ترجیح دهند. در همان روز، ابوالفضل در بین اهالی بیله‌سوار گفت: «بیز نهایت ده بیر گون اولمه‌لیک یاخشی اودو اولوموموز شهادتله اولسون»^۱ (ذکایی، ۱۳۹۰: مصاحبه).

شلیک پی‌درپی توپ‌های روسی نه‌تنها دیوارهای پاسگاه را در هم شکست، بلکه مقاومت مرزداران را هم پراکنده ساخت. خیلی‌ها شهید یا زخمی شده بودند و آن‌هایی هم که مانده بودند، در گوشه‌ای کمین کرده بودند و به طرف هدف تیراندازی می‌کردند. این مقاومت تا نزدیکی ظهر ادامه داشت تا اینکه از جمع مدافعان شهر، فقط ابوالفضل فراقی به همراه میرشمس‌الدین و قاسمعلی مسرت باقی مانده بودند. ابوالفضل هنوز تیر و تفنگ داشت، اما آن دو نفر مهماتشان تمام شده بود. آن‌ها سعی داشتند هرطور شده حداقل به ابوالفضل مهمات برسانند؛ زیرا خوب می‌دانستند ابوالفضل تیرش به خطا نمی‌رود. با جراحت و دورافتادن یاران ابوالفضل، او تنها و بدون تیر در میدان ماند. همان‌جا وقتی تفنگش را به زمین کوبید، سخن معروفی هم به زبان آورد: «عننت به رضاخان...» (فکرت، ۱۳۸۹: مصاحبه).

بعد از شهادت ابوالفضل، مقاومت در هم شکست و مردم بی‌دفاع هرکدام به فکر جان خود و عزیزانشان افتادند. عزت اقدام‌پور که به همراه دخترش هاجر روی اسب از معركة آتشین روسیه می‌گریخت، هدف گلوله مهاجمان روس قرار گرفت. هاجر از پشت تیر خورد و همان‌جا شهید شد. مهاجمان روس به کسانی که در دستشان اسلحه یا حتی سلاح سرد داشتند شلیک می‌کردند و امان نمی‌دادند. یوسفعلی بشیری یکی از این افراد بود که به خاطر پالتوی نظامی که در تن داشت هدف قرار گرفت و شهید شد (فکور، ۱۳۸۸: مصاحبه).

بعد از پاسگاه مرزی، اولین جایی که مهاجمان روس با توپ و تفنگ آنجا را هدف قرار دادند، پستخانه شهر بود که گویا از آنجا به طرف روسیه شلیک کرده بودند. در این درگیری،

۱. در نهایت روزی خواهیم مرد. پس بهتر است مرگ ما شهادت باشد.

کارمند پستخانه به همراه زنش شهید شده بود و تنها فرزند کوچک آن‌ها درحالی‌که از پستان مادر مرده‌اش شیر می‌نوشید زنده مانده بود (اقدام‌پور، ۱۳۹۰: مصاحبه).

سه روز از ماجرای خونین سوم شهریور می‌گذشت و مردم حق نداشتند جنازه‌های شهدای خودشان را دفن کنند؛ درحالی‌که مهاجمان روس از همان روز با گاری‌هایی که از بیله‌سوار گرفته بودند، جنازه‌سربازان خود را به‌طرف مرزهای خود حمل می‌کردند. جنازه‌سواران روس بیشتر از جنازه‌سربازان و مردم بیله‌سوار نشان می‌داد. درست ششم شهریور نظامیان روس اجازه دادند مردم جنازه‌سربازان را دفن کنند. بیشتر ریش‌سفیدان بیله‌سوار در این ماجرا شرکت کردند و جنازه‌سربازان و شهروندان شهید را در گودالی که در کنار پاسگاه مرزی ویران‌شده کنده بودند، دفن کردند. اکثر این مرزبانان و شهروندان از شهرهای مختلف مانند اردبیل و... بودند و مردم شناخت کافی از آن‌ها نداشتند. برای همین آن‌ها را در آن گودال کنار هم دفن کردند تا قبرشان کاملاً مشخص باشد. بعد از دفن شهدای پاسگاه، مردم شهدای خودشان را که در گوشه و کنار شهر افتاده بودند دفن کردند (وفایی، ۱۳۹۰: مصاحبه).

روایت‌ها درمورد آمار شهدا از زبان راویان مختلف متفاوت است، اما آنچه پژوهشگر در تحقیقات میدانی به آن دست یافته از این قرار است که در این مقاومت، گروه‌های ابوالفضل مجرد فراقی معاون شهرستانی بیله‌سوار به همراه حسن قبائی‌زاده، ابراهیم افضل جهانگیرلو، حسین نوروزپور، ستار صالحی و ۵۱ نفر از کادر و سربازان مرزبانی و شهرستانی بیله‌سوار به شهادت رسیدند. از کل افرادی که در پاسگاه مرزی مقاومت می‌کردند، فقط دو نفر به نام‌های میرشمس‌الدین سید ابراهیمی و قاسمعلی مسرت جان سالم به در بردند. از اهالی بیله‌سوار نیز یک دختر هجده‌ساله به نام هاجر اقدام‌پور و یک مرد ۴۲ ساله به نام یوسفعلی بشیری به همراه زن و شوهر مستقر در پستخانه بیله‌سوار به شهادت رسیدند.



تصویر ۲. راوی بایرامعلی ذکایی، متولد ۱۳۱۵، اهل بیله‌سوار مغان

منبع: نگارنده

مقاومت در پاسگاه مرزی گوئی تپه

پاسگاه مرزی گوئی تپه در روستای گوئی تپه از روستاهای بیله‌سوار مغان واقع شده که در بین جاده گرمی و بیله‌سوار قرار گرفته که زمین کشاورزی آن با خاک شوروی سابق و جمهوری آذربایجان فعلی مشترک است. این پاسگاه رئیسی به نام سیداصلی داشت که در بین مردم روستا به همین نام شهرت یافته بود و در اختیارش چندین نفر کادر مرزبانی و سرباز وظیفه داشت. از مجموع افراد زیر خدمت در پاسگاه، هشت نفر توسط مهاجمان روس در سپیده‌دم سوم شهریور ۱۳۲۰ به شهادت رسیدند که سیداصلی هم جزو آن‌ها بود.

دو سه روز مانده به سوم شهریور، چند نفر از افراد پاسگاه فرار کرده بودند. این ماجرا از نقل‌قول‌های پراکنده مردم روستا شنیده می‌شد. سیداصلی اصرار داشت که افرادی مثل او در نگهبانی از مرزها حساس باشند و از انجام وظیفه خود کوتاهی نکنند، اما آن‌هایی که تصمیم می‌گرفتند بروند، دیگر کسی نمی‌توانست جلویشان را بگیرد. نزدیک اذان صبح سوم شهریور، مردم روستا از صدای تیراندازی کنار پاسگاه هراسان بلند شده بودند و به فکر چاره بودند، اما کار از کار گذشته بود و اسب سفید سیداصلی را دیدند که از اسطبل پاسگاه خارج شده و به سمت کوه‌ها می‌دود؛ درحالی‌که روده‌هایش روی زمین کشیده می‌شود. سیداصلی به همراه هفت نفر از یارانش به خاک و خون کشیده شده بودند و جنازه‌هایشان در داخل پاسگاه متلاشی شده بود. کسی از شب سختی که بر آن‌ها گذشته بود خبری نداشت، اما صدای تیراندازی آن‌ها و روسیه نشان می‌داد آن‌ها تا توانسته‌اند مقاومت کرده‌اند و روسیه برای شکستن مقاومت آن‌ها با توپ و نارنجک کار پاسگاه و مرزبانانش را ساخته بودند. اهالی روستا با اینکه ترس داشتند که جنازه آن‌ها را دفن کنند، اما این کار را انجام دادند و جنازه آن‌ها را در پایین پاسگاه، درست لب مرز دفن کردند که امروزه برف و باران و سیل، قبر آن‌ها را کاملاً از بین برده و دیگر نشانی از این شهدا باقی نمانده است (امامی، ۱۳۸۸: مصاحبه).



تصویر ۳. پژوهشگر در حال مصاحبه با بهروز امامی مشهور به مشه پوهروز، متولد ۱۲۹۶، اهل

روستای گوئی تپه بیله‌سوار مغان

منبع: نوه بهروز امامی

مقاومت در پاسگاه مرزی پیرایواتلو پارس آباد مغان

آگاکیشی بیگ از بزرگان طایفه پیرایواتلو مغان است که مبارزه‌های او در مقابل قشون روس قبل از شروع جنگ جهانی دوم هنوز در خاطرات بزرگان طوایف عشایر شاهسون به یادگار ننگه داشته می‌شود. بالاکیشی بهزاد، پسر آگاکیشی بیگ، در اوایل جوانی به‌عنوان سرباز وظیفه در پاسگاه مرزی پیرایواتلو خدمت می‌کرد. او با شجاعت تمام در سوم شهریور ۱۳۲۰ به همراه یک سرباز وطن دیگر در برابر تهاجم قشون روس ایستادگی کرد و با شجاعت تمام شهید شد (آذری، ۱۳۹۰: مصاحبه).

سوم شهریور ۱۳۲۰ قبل از سپیده‌دم خورشید، بالاکیشی اسلحه‌اش را به دوش کشید و راهی پاسگاه شد. هنوز به پاسگاه نرسیده بود که صدای حرکت قشون عظیمی را شنید. وقتی با دقت اطراف را پایید متوجه شد قشونی بزرگ از طرف مرز شوروی وارد خاک ایران می‌شود و با تجهیزات کامل نظامی حرکت می‌کند (مینایی، ۱۳۸۹: مصاحبه).

قبل از اینکه دیر شود، خود را به پاسگاه مرزی رساند. وقتی به پاسگاه رسید، جز یک سرباز کسی دیگر را در پاسگاه نیافت و متوجه شد نیروهای کادر و سربازان دیگر وقتی از موضوع حمله روسیه باخبر شده‌اند پاسگاه را ترک کرده و فرار کرده‌اند. هردو سرباز تصمیم گرفتند تا پای جان از پاسگاه مقاومت کنند و این کار را هم کردند. قشون روس وقتی به کنار پاسگاه رسید، انگار مطمئن بود مقاومتی در برابرش نخواهد بود. به آرامی قصد گذشتن از مرز پاسگاه را داشت که بالاکیشی اولین تیر خود را به هدف زد و یک افسر روسی را نقش زمین کرد. تیراندازی بین دو سرباز ایرانی و قشون روس تا زمانی ادامه یافت که آن دو سرباز تیر در تفنگشان داشتند. با تمام‌شدن تیرهایشان توسط نظامیان روس به شهادت رسیدند (نیکوییان، ۱۳۹۰: مصاحبه).

صدای تیراندازی آن هم در سپیده‌دم، تقریباً تمام اهالی روستا را به طرفشان کشیده بود، اما تا زمانی که حمداله مینایی پا پیش نگذاشته بود، کسی قصد حرکت به سمت پاسگاه را نداشت. حمداله تنها بزرگ طایفه پیرایواتلو بود که آن سال همراه ایلش به بیلاق نرفته بود. او به همراه چند نفر از اهالی روستا به سمت پاسگاه رفت و جنازه بالاکیشی و آن سرباز غریبه را در پایین همان پاسگاه دفن کرد که امروز به خاطر تغییر مکان پاسگاه مرزی، قبر آن دو شهید معلوم نیست (میرزایی، ۱۳۹۰: مصاحبه).



تصویر ۴. پژوهشگر در حال مصاحبه با امیدوار نیکویان، متولد ۱۳۲۴، اهل طایفه و روستای پیرایواتلو، به نقل از پدر مرحومش نیکویان
منبع: داور خون‌خم

مقاومت در پاسگاه مرزی قوری چای اصلاندوز

قارا چورلو عباسقلی خان، سرهنگ مرزبانی اصلاندوز، فردی شجاع و نترس بود که به پاسداری مرز ایمن داشت. سوم شهریور ۱۳۲۰ که مهاجمان روس صبح زود بی‌خبر وارد خاک آذربایجان شده بودند، قارا چورلو در تبریز بود. صدای شلیک از همان ساعت‌های اول صبح از پاسگاه قوری چای شنیده می‌شد. پاسگاه قوری چای که از نی‌های اطراف رود ارس درست شده بود، چندان مقاوم نبود و فقط حکم سایبان را برای سربازها داشت. آن روز در پاسگاه قوری چای، گروهبان حسن‌زاده با هشت سرباز مانده بود که به پیشنهاد حسن‌زاده، آن هشت سرباز اسلحه خود را تحویل دادند و قبل از ورود نظامیان روس پاسگاه را ترک کردند. صبح همان روز سرهنگ قارا چورلو خود را به اصلاندوز و محل درگیری رساند و تا آمدن او هنوز صدای تیراندازی گروهبان حسن‌زاده شنیده می‌شد. قارا چورلو خیلی زود از اهالی عشایر، گروهی را تشکیل داد که در آن گروه غلامعلی مرادی، رحیم، قلینج، قدیر و گلمراد حضور داشتند. همه مسلح شده بودند تا به کمک حسن‌زاده بروند، اما روسیه خیلی زود جلوی آن‌ها را بست و نگذاشت آن‌ها خود را به حسن‌زاده برسانند (مرادی، ۱۳۸۸: مصاحبه).

صدای تیر حسن‌زاده خاموش شده بود، اما صدای خودش شنیده می‌شد و از لحن صدا معلوم بود که به‌سختی زخمی شده است. آن روز نظامیان روس جنازه‌های زیادی از سربازان خود را با ارابه به عقب برگرداندند. معلوم بود که حسن‌زاده با تسلطی که به منطقه داشت، از مهاجمان روس تلفات زیادی گرفته بود. بعد از چند روز، وقتی اهالی به بالای سر گروهبان

رسیدند، او را مرده یافتند، درحالی‌که از ناحیه ران تیرخورده بود و خودش را با آن وضع به داخل نیزارها کشیده بود تا جنازه‌اش به دست نظامیان روس نرسد. اهالی جنازه گروهبان حسن‌زاده را در همان‌جا پایین‌تر از پاسگاه مرزی قوری چای دفن کردند، اما امروز دیگر اثر و نشانی از قبر او باقی نمانده است. به روایت برخی از راویان، گروهبان حسن‌زاده آن روز با تیرباری که در اختیار داشت، نزدیک ده‌ها نفر از سربازان روس را کشته بود و این در حالی بود که قشون روس در داخل نیزارهای اطراف رود ارس مسیرش گم شده بود و نمی‌دانست از کجا تیر می‌خورد (رزمجو، ۱۳۸۸: مصاحبه).



تصویر ۵. پژوهشگر در حال مصاحبه با قارداش خان رزمجو، متولد ۱۳۰۵، اهل طایفه

کورابازلو اصلاندوز

منبع: علی طلایی

مقاومت در پاسگاه مرزی کلوز (صدآفرین) نمین

نظامیان روس سوم شهریور ۱۳۲۰، قبل از طلوع خورشید، از مرز روستای خواجه بولاغ نمین از سمت پاسگاه مرزی کلوز وارد خاک ایران شدند که در همان ساعت، یک مرزبان تنها به نام حسینعلی صدآفرین در مقابل آن‌ها مقاومت کرد. به روایت شاهدان عینی، حدود چهار ساعت در مقابل قشون روس ایستادگی کرد و درنهایت شهید شد. آن پاسگاه مرزی کلوز بعدها به نام پاسگاه صدآفرین شهرت یافت. نظامیان روس بعد از گذشتن از این روستا وارد روستای دلیکلی‌داش شدند و از آنجا به سمت نمین و اردبیل حرکت کردند. هم‌زمان قشون روسیه از مرز گمرکی آن زمان، پيله چای نمین، وارد ایران شدند، پاسگاه مرزی پيله چای را غافلگیر کردند و تعدادی را به اسارت بردند.

حسینعلی به‌عنوان معاون پاسگاه مرزی کلوز مشغول خدمت بود، با اینکه با رئیس پاسگاه مشکل سلیقه‌ای و فکری داشت. آن روزها حسینعلی احساس می‌کرد روسیه حرکات مشکوکی در مرزهای ایران انجام می‌دهد. برای همین هر روز با اسب سفیدش در اطراف گشت‌زنی می‌کرد تا همه چیز را در نگاهش بررسی کند. رئیس پاسگاه، مخالف حسینعلی بود، اما او زیاد با رئیس و افکارش کاری نداشت. بعدازظهر دوم شهریور ۱۳۲۰، رئیس پاسگاه به تمامی کادرها و سربازان درمورد اتفاقات اخیر کشور و ورود بی‌دردسر نظامیان روس به ایران صحبت کرد. همه گوش می‌کردند و در فکر اجرای دستورهای رئیس پاسگاه بودند، اما حسینعلی باورش نمی‌شد که پاسگاه را دودستی در اختیار روسیه قرار می‌دهند (جعفری، ۱۳۸۹: مصاحبه).

آن روز حسینعلی با رئیس پاسگاه مجادله لفظی کرد، اما بیشتر افراد پاسگاه با رئیس هم‌عقیده بودند. پیش از پایان روز، رئیس پاسگاه با تمام نیروهایش قصد ترک پاسگاه را داشتند. حسینعلی هرچه سعی کرد نتوانست آن‌ها را متقاعد کند و جز یک سرباز، کسی راضی به ماندن نشد. حسینعلی ناچار به کسانی که می‌خواستند پاسگاه را ترک کنند، گفت: «سبز کی قاچاق‌سبز ناماحلما اسلحه ایله فیشنگیزی منه وئرین لاقل الی بوش قاجین»^۱. بعضی از آن‌ها حرف حسینعلی را گوش دادند، اما برخی تفنگ و فشنگ‌های خود را هم به حسینعلی ندادند. آن‌ها به اتفاق رئیس پاسگاه، شبانه از روستای خواجه بلاق گذشتند و خود را به روستای دلیکلی داش رساندند (شجاعی، ۱۳۸۹: مصاحبه).

وقتی حسینعلی به حیاط پاسگاه رسید، بدون معطلی سراغ تفنگ‌ها و فشنگ‌های باقی‌مانده در پاسگاه رفت. حیاط پاسگاه در ارتفاع قرار گرفته بود و به سمت مرز مشرف بود. در طول حیاط چندین سنگر خاکی در زمین کنده شده بود. حسینعلی تفنگ و فشنگ‌ها را در بین سنگرها تقسیم کرد. آن شب حسینعلی بیدار ماند و از برج پاسگاه منتظر حرکت قشون روسیه بود. صدای سم اسبان نظامیان روس شنیده می‌شد. پیش از طلوع آفتاب، قشون پالتوپوش اسب‌سوار از دور پیدا شد. حسینعلی منتظر بود که آن‌ها پا را از حد فراتر بگذارند و تصمیم نداشت در خاک آن‌ها به آن‌ها شلیک کند. تفنگش را به سوی اولین افسری که می‌خواست پا در خاک آذربایجان بگذارد، نشانه رفته بود. به محض اینکه قدم در خاک ایران گذاشت، سرش را نشانه رفت. او این کار را با عوض کردن سنگر انجام می‌داد و به همین سبب مهاجمان روس گمان می‌کردند تمام نیروهای پاسگاه در مقابلشان صف‌آرایی کرده‌اند (ملکی، ۱۳۸۹: مصاحبه). نظامیان روس با هر شلیک حسینعلی نقش زمین می‌شدند. برای همین فوراً از اسب‌ها پیاده شدند و سنگر گرفتند. وقتی دیدند با تفنگ کاری از پیش نمی‌برند، توپ‌های پشت سرشان را

۱. حال که قصد فرار دارید، لاقل تفنگ و فشنگ‌های خودتان را به من بدهید و دست‌خالی فرار کنید.

به‌طرف پاسگاه شلیک کردند. در اولین شلیک، سقف شیروانی پاسگاه چندین متر دورتر از ساختمان پرت شد. با این صداها مردم روستای خواجه بلاق از خواب بیدار شده بودند، اما کسی نمی‌دانست چه خبر شده است. همه مات و مبهوت پاسگاه مرزی را تماشا می‌کردند. دومین شلیک توپ، برج پاسگاه را هم در هوا پخش کرد و شلیک‌های پشت سر هم پاسگاه را به ویرانه‌ای بدل ساخت. با این حال حسینعلی همچنان با عوض کردن سنگر و شلیک تفنگ، مقاومت نشان می‌داد. به روایت شاهدان، از طلوع آفتاب تا نزدیک چهار ساعت صدای توپ و تفنگ از سمت پاسگاه قطع نشد. وقتی حسینعلی آخرین تیرش را هم به هدف زد، تفنگ خالی‌اش را بغل کرد و خود را به میان دیواره‌های ویران‌شده پاسگاه رساند. نظامیان همان جا فهمیدند که دیگر مقاومت پاسگاه درهم‌شکسته است. با وجود این، با ترس و احتیاط نزدیک پاسگاه شدند و آنجا را محاصره کردند. ژنرال روس خوب می‌دانست که کسانی که تا این ساعت مقاومت کرده‌اند خیال فرار ندارند. آن‌ها تصور نمی‌کردند که آن همه مقاومت را یک نفر انجام می‌داده است و این را زمانی متوجه شدند که فقط صدای حسینعلی را از پشت دیوار شنیدند که با فریاد می‌گفت «منیم وطنمین تورپاغیندان ائشیه چیخین بورا بیزیم تورپاقدیر و سیز تجاوزگرسیز»^۱ (حسینی، ۱۳۸۹: مصاحبه).

ژنرال با مترجم خود تمام تلاشش را برای تسلیم شدن حسینعلی به کار بست، اما کاری از پیش نبرد و یکی از افسران شجاع و قدرتمند خود را برای گرفتن او فرستاد. حسینعلی چنان با قنداق تفنگ بر سر آن افسر کوبید که درجا کشته شد. چند نفر با هم دیگر به حسینعلی هجوم آوردند تا او را دستگیر کنند. او تا جایی که رمق داشت در مقابل آن‌ها مقاومت کرد، اما دیگر فایده‌ای نداشت. برای همین تفنگش را به سنگی زد و آن را شکست (بوسفی، ۱۳۸۹: مصاحبه).

به دستور ژنرال، حسینعلی را که تعداد زیادی از مهاجمان روس را کشته بود، تیرباران و سرش را از بدنش جدا کردند. سرش را به شوروی فرستادند و جسدش را در چاله‌ای در حیاط پاسگاه دفن کردند (قاسمی، ۱۳۸۹: مصاحبه).

۱. از خاک وطنم بیرون بروید. اینجا خاک ما است و شما متجاوز هستید.



تصویر ۶. خانم خانی قاسمی، متولد ۱۳۱۵، اهل روستای دلیکلی داش نمین

منبع: پژوهشگر

مقاومت در پاسگاه شهرستان نیر

نیروهای ارتش شوروی با هواپیماهای خود اکثر شهرهای آذربایجان را بمباران کردند و در برخی موارد بر سر مردم کاغذ ریختند که ما با مردم کاری نداریم و برای جنگ با آلمان آمده‌ایم. یکی از این شهرها، شهرستان نیر بود که هواپیماها آن را هم بمباران و هم کاغذباران کردند. بعد از ورود مهاجمان روس پاسگاه نیر غافلگیر شد و سربازان و کادر، پاسگاه را ترک کردند تا جانشان را حفظ کنند. سه نفر از این سربازها در کوهی در نزدیکی روستای ایلانجیق با نظامیان روس درگیر و زخمی شدند. روسی‌ها می‌دانستند که احتمال دارد آن سربازان مسلح باشند و بخواهند با مهاجمان بجنگند. آن سه سرباز خود را به «جین دره‌سی» رسانده بودند. جین دره‌سی کوهی در روستای ایلانجیق است که در دل آن غاری هم وجود دارد. آن سه سرباز در این غار مخفی شدند، درحالی‌که مسلح و آماده دفاع از خود بودند (محرمی، ۱۳۹۰: مصاحبه).

هواپیماهای روس اطراف را به‌خوبی زیر نظر داشتند. یکی از این هواپیماها متوجه حضور سربازها در دل کوه جین دره‌سی شده بود و برای مطمئن شدن در ارتفاع کم پرواز می‌کرد. یکی از سربازان از دهانه غار، هواپیما را که نزدیک شده بود هدف گرفت، اما کاری از پیش نبرد. در عوض هواپیما جای آن‌ها را کاملاً شناسایی و درست همان منطقه را بمباران کرد. بعد از بمباران و رفتن هواپیما، یک الاغ بی‌سوار به‌صورت اتفاقی و کاملاً ناگهانی به دهانه غار نزدیک شد. یکی از آن سربازان که وضعش بهتر از دو سرباز دیگر بود، خود را به‌زحمت روی الاغ انداخت تا الاغ او را به روستا ببرد. روستاییان وقتی مرد زخمی را روی الاغ دیدند، فوراً او را به خانه حاجی بهلول کاظمی معروف به «امیراصلان اوغلو» بردند. امیراصلان اوغلو مرد عالم و

حکیمی بود که نقش پزشک آن منطقه را داشت و همچنین به اهالی خواندن و نوشتن می‌آموخت. امیراصلان اوغلو با تجربه‌ای که داشت داروی آن‌ها را فراهم و آن‌ها را درمان کرد و از اهالی خواست تا بهبود کامل، آن‌ها را مهمان خود کنند. حرف بهلول در بین مردم اعتبار داشت و برای همین، آن سه سرباز تا بهبودی کاملشان مهمان اهالی روستا شدند؛ درحالی‌که خوب می‌دانستند اگر مهاجمان روس بفهمند، کل روستا را به خاک و خون می‌کشند (هامونی، ۱۳۹۰: مصاحبه).

آلیش هم یکی از جوانان روستای ایلانجیق بود که آن زمان در منطقه سراب سرباز وظیفه بود که با سربان دیگر، بعد از فرار از پادگان در راه با نظامیان روس درگیر شدند. از آنجا که تعدادشان زیاد بود و مسلح هم بودند، با مهاجمان درگیر شدند و بسیاری از آن‌ها را کشتند. سپس خودشان را به «دیپیلی کندی» رساندند، در آنجا لباس عوض کردند و راهی اردبیل شدند. در راه دوباره به کمین روسی‌ها خوردند و این بار به کمک ترک‌زبانان آذربایجانی که در قشون روسیه حضور داشتند، جان سالم به در بردند (شسهبازی، ۱۳۹۰: مصاحبه).



تصویر ۷. یعقوب‌علی هامونی، متولد ۱۳۰۹، اهل شهرستان نیر

منبع: پژوهشگر

مقاومت در پاسگاه مشکین‌شهر

سوم شهریور ۱۳۲۰، با ورود نیروهای روس از مرز آذربایجان، پاسگاه مشکین‌شهر دوباره خود را برای مقابله با روس آماده می‌کرد. برای این کار در دامنه کوه سبلان (ساوالان) دو کمین‌گاه در نظر گرفتند؛ یکی در بالای گردنه روستای باللیجا و دیگری بالای کوهی به نام «سنگرداغی» تا از این کمین‌گاه‌ها قشون روس را هدف قرار دهند. در این مبارزه، تعداد زیادی از نظامیان روس کشته و سه نفر از افراد پاسگاه شهید شدند که گمنام هستند (اسدی، ۱۳۸۸: مصاحبه).

نظامیان روس قبل از ورود به مشکین‌شهر می‌دانستند که پاسگاه مشکین‌شهر تسلیم نشده است و قصد مقاومت دارد. برای همین در صبح سوم شهریور با هواپیماهای خود چندین نقطه از شهر و خود پاسگاه را بمباران کردند تا مقاومت شکسته شود. فرمانده پاسگاه مشکین‌شهر از این موضوع خبر داشت. برای همین افراد مسلح خود را به دو دسته تقسیم کرده بود که هر دو دسته بیرون از پاسگاه سنگر گرفته بودند. قرار بود آن‌ها هرطور شده مبارزه را به بیرون از شهر خصوصاً به دامنه سبلان بکشانند تا هم مشرف به منطقه باشند و هم پناهگاهی در مقابل توپ و هواپیمای روسی داشته باشند (گنجعلی‌زاده، ۱۳۸۸: مصاحبه).

وقتی فرمانده پاسگاه متوجه شد که نظامیان روس برای دورزدن و محاصره کردن پاسگاه مشکین‌شهر مسیر خود را به دامنه سبلان منحرف کرده‌اند، نقشه خود را عملی کرد. یکی از دسته‌های خود را به بالای سنگر داغی که در غرب روستای آغ بولاق مشکین واقع شده فرستاد و دسته دوم را «هاچانو» بر گردنه گوی داغ که در بالای کوه گردولو مشکین و غرب روستای بالیجا واقع شده، گسیل کرد تا قبل از رسیدن نظامیان روس کمین کنند. فرمانده پاسگاه با درایت در هر دو دسته افرادی را از همان منطقه مأمور کرد تا بلدچی دسته نظامی باشند. برای این کار از روستای آغ بولاق، «ادریس سلطانی» و «عبداله عباسی» را که هر دو سربازی رفته بودند، انتخاب کرد. از روستای بالیجا نیز «میرکریم موسوی»، «عباس جلالی» و «بختیار شاهعلیزاده»^۱ را برگزید که آن‌ها هم سربازی رفته و آشنا به فنون نظامی بودند. این افراد هدایت دسته‌ها را در دامنه رشته‌کوه‌های سبلان برعهده گرفتند (لطفی، ۱۳۸۸: مصاحبه).

شاهدان ماجرا با گفتن این عبارت «قیرها قیر دوشدو... توت‌ها توت دوشدو»^۲ درگیری سخت روسیه با سربازان ایرانی را نشان می‌دهند. در این درگیری که هواپیماهای روس هم دخالت می‌کردند، فقط سه نفر از سربازان ایرانی شهید شدند و بقیه بعد از کلی مبارزه و مقاومت فوراً به میان مردم رفتند تا مهاجمان آن‌ها را شناسایی نکنند (شیرین‌زاده، ۱۳۸۸: مصاحبه).

۱. متأسفانه هر پنج نفر فوت شده‌اند و در قید حیات نیستند که بشود با آن‌ها مصاحبه کرد.

۲. کشته کشتار افتاد... بگیر و ببند افتاد.



تصویر ۸. نفر اول از سمت چپ هاتف ذاکری، اهل روستای قارا درویش مشکین شهر، به نقل از پدر مرحومش حاج ان‌شاءالله ذاکری؛ نفر دوم از سمت چپ بارات حسینی، اهل روستای باللیجای مشکین شهر، به نقل از عموی مرحومش عوض حسینی
منبع: داور خون‌خم

مقاومت در پاسگاه مرزی قارا دوز (علی شهید) و سویاری (شهر سیه‌رود)

شهر سیه‌رود که در زمان ورود روسیه به ایران در سال ۱۳۲۰ روستا بود، دو پاسگاه مرزی داشت: یکی در داخل روستا و دیگری چند کیلومتر دورتر از روستا به طرف جلفا در منطقه‌ای به نام قارا دوز. با ورود سپاه روس در سوم شهریور ۱۳۲۰، دو نفر در پاسگاه مرزی سیه‌رود به شهادت رسیدند و زنی در روستا وقتی قشون روس را دید و فریاد زد به دست سربازان روس به شهادت رسید. در پاسگاه مرزی قارا دوز هم افسری وطن‌پرست به نام علی مقاومت کرد و به شهادت رسید.

علی با اسب سفیدش از دروازه پاسگاه خارج شد. هنوز نتاخته بود که برخی از اهالی جلوی او را گرفتند و گفتند اگر امکانش هست نرود و لباس نظامی‌اش را درآورد و قاطی مردم شود. علی پیشنهاد اهالی را قبول نکرد و با اسب به طرف پاسگاه قارا دوز تاخت. هنوز به پاسگاه نرسیده بود که متوجه سپاه روس شد که پاسگاه را کاملاً گرفته بودند. سپاه با دیدن یک سواره‌نظام به‌سویش شلیک کردند. اولین تیر به اسب خورد و درجا نقش زمین شد. علی پشت جنازه اسبش سنگر گرفت و شروع به تیراندازی کرد و تا جایی که امکان داشت و تیر در تیردانش باقی مانده بود جنگید و همان‌جا به شهادت رسید.

حسن و سرباز غریبه که تازه آمده بود و مردم هنوز اسمش را نمی‌دانستند در پاسگاه منتظر مهاجمان روس بودند و قصد ترک پاسگاه را نداشتند. نظامیان روس از داخل رود ارس با

قایق‌هایشان می‌گذشتند و این قایق‌ها وقتی به ساحل رود می‌رسیدند، مانند ماشین روی زمین حرکت می‌کردند. در همان اوایل درگیری، مهاجمان روس آن سرباز غریبه را با تیر زدند و جنازه سرباز از بالای دیوار پاسگاه به پشت پاسگاه که جنگلی بود افتاد. حسن هم تا آنجا که امکانش بود و تیر داشت، به کسی از مهاجمان روس اجازه نمی‌داد وارد خاکشان شود، اما خیلی زود تیرهای حسن هم به پایان رسید. بعد از شهادت حسن ساطری صدای درگیری‌ها خاموش شد و نظامیان روس در کوچه‌های سوپاری رژه می‌رفتند. در همین حال که آفتاب هم طلوع کرده بود، زنی از اهالی روستا از پشت‌بام فریاد کشید: «ای وای اروس کئچیب.»^۱ هنوز صدایش قطع نشده بود که یک سرباز روسی سینه او را هدف گرفت و آن زن روی پشت‌بام شهید شد (احمدزاده، ۱۳۹۰: مصاحبه).

اهالی، هردو جنازه را به همراه آن زن جوان در قبرستان وسط روستا دفن کردند، اما چون نام آن سرباز غریبه را نمی‌دانستند، چیزی روی قبرش ننوشتند. بدین ترتیب امروزه کسی قادر به شناسایی آن قبر نیست و قبر آن زن هم معلوم نیست. فقط قبر حسن ساطری است که در گوشه قبرستان کاملاً مشخص است. جنازه شهید علی را هم در حیاط همان پاسگاه دفن کردند که بعدها آن پاسگاه از قارا دوز به پاسگاه علی شهید تغییر نام داد.



تصویر ۹. پژوهشگر در حال مصاحبه با سهراب احمدزاده، متولد ۱۳۰۰، اهل شهرستان

سویاری (سپه‌رود)

منبع: پیام جهانگیری

۱. ای وای سپاه روس آمد.

مقاومت در پاسگاه مرزی مینجنواد جلفا

روستای مرزی مینجنواد که چندین خانه داشت، امروزه خالی از سکنه است و تنها ویرانه‌ای از آن باقی مانده است. این روستا در نزدیکی روستای احمدآباد جلفا قرار گرفته است. سپیده‌دم سوم شهریور ۱۳۲۰ وقتی ناگهان قشون روس از مرز رود ارس وارد روستای احمدآباد شد، مردم از ترس آن به کوه‌ها پناه بردند و تا ترک روسیه به روستا برنگشتند. روستاهای اطراف هم همین کار را کرده بودند. رئیس پاسگاه مینجنواد هم یک روز زودتر از نظامیان روس پاسگاه را ترک کرده بود. با ورود کامل سپاه روسی، آن‌های دیگر هم که در پاسگاه بودند، پاسگاه را ترک کردند و خودشان را نجات دادند. فقط یک سرباز گمنام از پاسگاه خارج شد و در بالای کوهی که به پاسگاه مشرف بود سنگر گرفت و وقتی سپاه روس به آن منطقه رسید از آنجا شلیک کرد. او تا توانست به‌تنهایی مقاومت کرد و درنهایت به دست روسی‌ها شهید شد (رحیمی، ۱۳۸۹: مصاحبه). بعد از رفتن سپاه روسی، مردم جنازه آن سرباز گمنام شهید را از بالای کوه آوردند و در قبرستان کوچک روستای مینجنواد دفن کردند، اما اکنون سال‌ها است که از آن روستا و قبرستان ویرانه‌ای بیش نمانده است (عباسی، ۱۳۸۹: مصاحبه).



تصویر ۱۰. پژوهشگر در حال مصاحبه با محمد عباسی، متولد ۱۳۳۳، اهل روستای احمدآباد جلفا، به نقل از پدر مرحومش آل قولی عباسی، صاحب تنها کافه خانه احمدآباد
منبع: رمضان بایرامزاده

مقاومت در پاسگاه مرزی جلفا

صبحگاه سوم شهریور ۱۳۲۰، هم‌زمان با ورود روسیه از اکثر مرزهای آذربایجان، نظامیان روس از دمیر کۆریو (پل آهنی) جلفا نیز وارد خاک ایران شدند. سه نفر از ژاندارم‌های شجاع در

پاسگاه مرزی که برای کنترل مرز جلفا و پل آهنی بود، تصمیم به مقاومت گرفتند. هرچند قبلاً هیچ دستور مقاومتی نگرفته بودند و دولت به آن‌ها دستور پرهیز از مقاومت داده بود. با این حال، این سه ژاندارم به نام‌های «ملک (مصیب) محمدی»، «عبداله شهریاری» و «سیدمحمد رائی هاشمی» تا پای جان در کنار پل آهنی مقاومت کردند و پس از چندین ساعت درگیری با قشون روس به شهادت رسیدند (صفری، ۱۳۸۹: مصاحبه).

چند روز پیش از ورود مهاجمان روس از پل آهنی، تغییر و تحولات در مرز توسط روسیه به چشم می‌خورد و سرچوخه ملک محمدی خوب می‌دانست که رئیس پاسگاه قصد ماندن و مقاومت در برابر هیچ تهاجمی از سمت روسیه را ندارد. با وجود این، خودش را آماده می‌کرد که هرطور شده پاسگاه و نگهبانی از پل آهنی را ترک نکند. در این تصمیم، دو تن از افراد پاسگاه به نام‌های عبداله شهریاری و سیدمحمد رائی هاشمی هم با او هم‌قسم شده بودند و تصمیم مقاومت تا پای جان را داشتند. قشون روس قبل از اذان صبح، مرز قانونی خود را شکست و از پل آهنی گذشت. ملک محمدی اولین کسی بود که به طرف آن‌ها تیراندازی کرد. مهاجمان روس با تیراندازی سرباز ایرانی فوراً سنگر گرفتند و شروع به شلیک کردند. ملک محمدی، عبداله شهریاری در گوشه‌ای و سیدمحمد رائی هاشمی در گوشه دیگری از بلندی مشرف به پل، از جای خودشان شلیک می‌کردند. مهاجمان روس برای شکستن مقاومت سه سرباز جلفا از توپ هم استفاده کردند تا سنگر و مخفیگاه آن‌ها را هدف قرار دهند. هرچه بود این سه سرباز وطن بیش از چهار ساعت در مقابل قشون روس مقاومت کردند و درنهایت یک‌به‌یک به شهادت رسیدند. به نقل از شاهدان، نظامیان روس با اینکه هر سه سرباز را کشتند، با احترام و مارش نظامی، خود آن‌ها را در کنار پل آهنی دفن کردند (تورشجایی، ۱۳۸۹: مصاحبه).



تصویر ۱۱. پژوهشگر در حال مصاحبه با سلمان صفری، متولد ۱۲۹۵، اهل روستای نیشران

علمدار جلفا

منبع: رمضان بایرامزاده

مقاومت در پاسگاه مرزی قارا بولاغ (قره‌بلاغ) جلفا

بعد از اذان صبح سوم شهریور ۱۳۲۰، درحالی‌که بیشتر مردان روستای قارابولاغ به شهر رفته بودند، ارباب‌های توپ و تجهیزات نظامی روسیه به همراه قشونی منظم از اطراف کوه‌های مرزی وارد خاک آذربایجان شدند. پاسگاه بیش از سه کیلومتر از روستا فاصله داشت. برای همین سربازان داخل پاسگاه پس از باخبر شدن از حمله سپاه روس مجال آن را نیافتند که به روستاییان خبر برسانند. اهالی روستا وقتی از حمله روسیه باخبر شدند که هواپیماهای سیاه‌رنگ آن‌ها را بالای سرشان دیدند. میرزاعلی یکی از آن سربازان پاسگاه بود که با نزدیک شدن روسیه به دوستانش گفت که تصمیم دارد مقاومت کند و در مقابل نظامیان روس پاسگاه را ترک نکند. قبل از شروع درگیری، هردو سرباز با میرزاعلی هم‌قسم شدند و تصمیم گرفتند تا زنده‌اند، نگذارند کسی از سپاه روس وارد خاک آذربایجان شود، اما با شروع اولین تیراندازی، یکی از آن‌ها به بهانه اینکه می‌خواهد روستاییان را باخبر سازد به طرف روستا فرار کرد و آن یکی هم با رفتن دوستش، به طرف کوه‌های اطراف گریخت. میرزاعلی به تنهایی تا آخرین گلوله تفنگش مقاومت ورزید و ورود قشون روس را ساعتی معطل کرد. شاهدانی که از بالای کوه روستا شاهد ماجرا بودند گفتند: «میرزاعلی آخر فیشنگینی کندن گوئینه آتدی»^۱ که هم یعنی دیگر گلوله‌ای برای مقاومت ندارد و هم اینکه روستاییان بفهمند خطر در کمین است (ابراهیمی، ۱۳۸۹: مصاحبه).

نتیجه‌گیری

قدرت سیاسی مقدس‌مآب که بدون حمایت حاکمیت ایران آن زمان (اواخر پهلوی پدر) و نیز بدون حمایت نیروی‌های انگیزشی در اندیشه مردم مرزنشین آذربایجان ایجاد شده بود، موجب قدرتمند شدن اراده جمعی و تقویت روحیه وطن‌پرستی مرزنشینان محروم در مقابله با ارتش قدرتمند شوروی شد. گذشته از این مورد، این پژوهش میدانی نتایجی داشت که به صورت مختصر عبارت‌اند از:

۱. شناساندن حدود ۱۰۲ جان‌باخته و شهید مقاومت به روایت شاهدان حادثه سوم شهریور سال ۱۳۲۰ که ۶۷ نفر از این شهدا مربوط به نیروهای مرزبانی پاسگاه‌های مرزی آذربایجان آن زمان هستند و ۳۵ نفر متعلق به مردم بی‌دفاع آذربایجان که به دست نظامیان روس به شهادت رسیدند. براین اساس می‌توان به شناسایی و ثبت سنگ‌نوشته‌های برخی از مزارها و نیز ثبت برخی از اسناد محیطی که توسط شاهدان گزارش داده شده است اشاره کرد؛

۱. میرزاعلی آخرین گلوله‌اش را به طرف آسمان روستا شلیک کرد.

۲. از بین این ۱۰۲ شهید جنگ جهانی دوم، ۶۰ شهید از بیله‌سوار مغان، ۸ شهید از پاسگاه گوئی تپه بیله‌سوار مغان، ۲ شهید از پاسگاه مرزی پیرایواتلو پارس‌آباد مغان، ۱ شهید از پاسگاه مرزی صدآفرین نمین، ۳ شهید از پاسگاه مشکین‌شهر، ۱ شهید از پاسگاه مرزی قوری چای اصلاندوز، ۳ شهید از پاسگاه سیه‌رود، ۱ شهید از پاسگاه مرزی قارا دوز (علی شهید) سیه‌رود، ۱ شهید از پاسگاه مرزی مینجنواد جلفا، ۳ شهید از پاسگاه مرزی جلفا، ۱ شهید از پاسگاه مرزی قره بولاغ جلفا و ۱۸ شهید از پاسگاه آچاچی میانه هستند؛
۳. نام برخی از این شهدا با تکیه به اسناد میدانی، سنگ‌نوشته‌های مزارها و مصاحبه‌های شاهدان براساس اسناد خانوادگی در خاندان معاصر شهدا کشف و ثبت شده است. نام ۱۷ نفر از کل شهدای شهریور ۱۳۲۰ شناسایی شده که ۱۳ نفرشان از شهدای پاسگاه‌های مرزی آذربایجان و ۴ نفرشان از میان مردم بی‌دفاع آذربایجان هستند؛
۴. استخراج و ثبت اطلاعات بسیار مهم تاریخی-اجتماعی و خاطراتی به‌یادماندنی و تأثیرگذار از مقاومت آن روزهای بسیار دشوار که نشان‌دهنده اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی آن روزگار منطقه آذربایجان و نیز نشان‌دهنده روحیه سلحشوری مردم و حماسه‌های مرزنشینان کشورمان در تاریخ معاصر ایران است.

منابع

- احمدی، عمار (۱۳۸۹). زمستان سرخ. تهران: ساوالان ایگیدلری.
- احمدی، عمار (۱۳۸۶). ساوالان ایگیدلری عیاران سبلان. تبریز: اختر.
- احمدی، عمار (۱۳۹۶). سرنداز. تهران: ساوالان ایگیدلری.
- بیوته، احد (۱۳۹۳). یک روز از تاریخ ایران. تهران: ساوالان ایگیدلری.
- رضایی، عبدالعظیم (۱۳۸۷). انگیزه شکست‌ها و پیروزی‌های ایرانیان در جنگ‌ها. تهران: در.
- شاه‌محمدی، ذبیح‌الله (۱۳۹۶). گوشه‌هایی از تاریخ معاصر زنجان در جنگ جهانی دوم. تهران: نیکان کتاب.
- شیرزادی، مهدی (۱۳۹۵). تا آخرین فشنگ. تبریز: هنر اول.
- عزیززاده، میرنیی (۱۳۸۵). تاریخ دشت مغان. تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- فکوهی، ناصر (۱۳۹۲). تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی. تهران: نشرنی.
- مطلبی، مطلب (۱۳۹۵). جنگ جهانی دوم در ایران. مجموعه مقالات همایش. تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۶۹). تاریخ روابط خارجی ایران. تهران: امیرکبیر.
- هیلنداریکس، توماس (۱۳۸۶). تاریخ انسان‌شناسی. ترجمه علی بلوک‌باشی. تهران: گل‌آذین.

اسناد

- روزنامه اطلاعات، اعلامیه شماره ۱۵ ستاد ارتش، شهریور ۱۳۲۰.
- مرکز اسناد و کتابخانه ملی ایران. تهران. سند شماره ۱۵۷.
- مرکز اسناد و کتابخانه ملی ایران تهران. شماره ۱۴۷.
- مرکز اسناد و کتابخانه ملی ایران. تهران. شماره ۱۲۹-۱۳۵.

جدول ۱. مشخصات مصاحبه‌شوندگان

ردیف	مصاحبه‌شونده	شهر و روستا	سال تولد
۱	علی احمدی	روستای آلی مشکین شهر	۱۳۰۰
۲	علیخان شیرین‌زاده	روستای بالیجا مشکین شهر	۱۳۰۹
۳	خدایار مردانه معروف به ساری خان	روستای عوض قیشلاقی مغان	۱۳۱۰
۴	قربانعلی پلنگی	روستای خرام لو مشکین شهر	۱۳۰۱
۵	بایرامعلی ذکابی	بیله‌سوار مغان	۱۳۱۰
۶	کوچک خان فکرت	بیله‌سوار مغان	۱۳۰۶
۷	داود فکور	بیله‌سوار مغان	۱۳۱۰
۸	قربان وفایی	بیله‌سوار مغان	۱۳۰۰
۹	بهروز امامی مشهور به مشه پوهروز	روستای گوی تپه بیله‌سوار	۱۲۹۶
۱۰	رحمان آذری	روستای پیرایواتلو مغان	۱۳۰۸
۱۱	جواد بهزاد	روستای پیرایواتلو مغان	۱۲۹۸
۱۲	خانم خانی قاسمی	روستای دلیکلی داش نمین	۱۳۱۰
۱۳	میرعیسی سید حسینی	روستای بیله‌سوار نمین	۱۳۲۰
۱۴	حسین آقا محرمی	روستای ایلانجیق نیر	۱۳۰۰
۱۵	رحمان شهبازی	روستای ایلانجیق نیر	۱۳۰۷
۱۶	یعقوبعلی هامونی	شهرستان نیر	۱۳۰۹
۱۷	اسماعیل گنجعلی‌زاده	روستای بالیجا مشکین شهر	۱۳۰۴
۱۸	حضر تقلی لطفی	روستای آغ بولاغ مشکین شهر	۱۳۰۴
۱۹	فضایل محمدیان	روستای قارا درویش مشکین شهر	۱۳۰۷
۲۰	هاوار اسدی	روستای بالیجا مشکین شهر	۱۳۰۸
۲۱	سهراب احمدزاده	شهرستان سویاری (سیه‌رود)	۱۳۰۰
۲۲	یحیی رحیمی	روستای احمدآباد جلفا	۱۳۱۰
۲۳	سلیمان صفری	روستای نیشران علمدار جلفا	۱۲۹۵
۲۴	بهلول تورشجاعی	روستای شوجا (شجاع) جلفا	۱۳۱۰
۲۵	غیبعلی هاشمی	روستای هاچاچی (شهر آچاچی)	۱۳۰۰
۲۶	فتحعلی محمدی	روستای هاچاچی (شهر آچاچی)	۱۳۱۰